



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۲ ■ آبان ۱۴۰۱

نوجوان
کلاف



امیرعلی
حبیبی

در آستانه هفته ملی نوجوان نگاهی اند
کردن عجین شده؛ شاید عد

آغاز دور

بعضی از اعداد همیشه پراز حاشیه و افسانه و داستان بودند. از یک واحد گرفته تا هفت مقدس و یازده ابجد اما عجیب و غریب ترین عدد برای انسان ها عدد ۱۳ است. عددی که گاهی از اوقات حتی از بیان کردن نامش هم می ترسند و برای این که خدای نا کرده یک بار در دردرس ۱۳ نیفتند به عددهای دیگر متوسل می شوند. حتما

۱۳ قبل از انقلاب



اگر به یک ریاضیدان بگوییم که تو باید به صورت مستقل رابطه هر کدام از اعداد ۵۶، ۵۷ و ۵۸ با عدد ۱۳ پیدا کنی احتمال این که آچمز شود زیاد است اما وقتی به تاریخ نگاه می کنی و کمی ورق های روزهایی که گذشت را این ورو آن ورمی کنی تازه ارتباط این اعداد را پیدا می کنی. ارتباط بین ۵۶ و ۵۷ و این عدد به آنجایی برمی گردد که در ۱۳ آبان سال ۵۷، گلوله مجال دیدن انقلاب را به ۵۶ دانش آموز انقلابی نداد... دانشگاه تهران که همیشه خدا نقطه ثقل اتفاقات سیاسی و روز جامعه ایرانی بوده است در دومین شنبه از آبان ۵۷ یکی دیگر از روزهای عجیب و غریب خودش را دید، از صبح چند ساعتی گذشته بود که زمین اطراف این سردر معروف با پای دانش آموزان انقلابی به لرزش درآمد و باز هم این سردر بتونی یاد بوی خون افتاد، به نظرمی رسید امروز هم قرار نیست این دانشگاه آرام و قرار داشته باشد... اول به چند گاز اشک آور اکتفا شد و دانش آموزان با گاز اشک آور نفس گرفتند اما بعد از آن نوبت به گرفتن نفس شد... نوبت به گرفتن نفس با گلوله های سربی....

۱۳ در قاب سینما

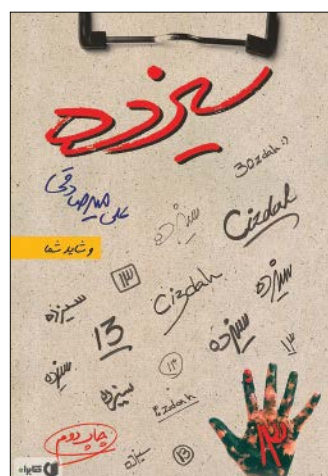
تجارب بزرگ و جدید برای یک نوجوان می تواند خیلی سازنده باشد. مشخص کردن مسیر آینده، باز شدن درهای جدید و مسائلی از این قبیل جزو کوچک ترین فواید این تجربه های نوبرانه در نوجوانی است. یکی از چیزهایی که باید در این ایام تجربه کرد؛ تنهایی است. به تقریب تمام فلاسفه و عرفا بر این باورند که تنهایی می تواند سازنده باشد و اغلب رشد و کمال در تنهایی اتفاق می افتد اما این که آن همه آدم اهل خرد چه تنهایی را مد نظرشان است؟

بمانی، پسر بچه ۱۳ ساله ای است که در میان دعوای خانوادگی و در نهایت قهر مادرش تنها مانده است و این رفیق تازه نوجوان ما سردرگم و کلافه به دنبال این است که برای فراغت تنهایی تا به حدی به دور از عیب و ایراد اطرافیان برای خود در این زندگی یک همدم و همراه پیدا کند. از قضای روزگار در اطراف خانه بمانی سه جوان اهل معاشرت روز ها و می چرخند و شب ها خیابان ها را متر می کنند. بمانی در همان روزهای اول رفاقتش تجربه های جدید و بزرگی را کسب می کند اما این که این تجربه ها ارزشش را دارند یا نه را باید در ساخته ۹۳ دقیقه ای هومن سیدی در سال ۱۳۹۲ به نام سیزده پیدا کرد. فیلمی که باعث گپ و گفت های زیادی رد سینمای ایران شد و از ایراد های ریز و درشت تا نقاط قوت برجسته آن کلی حرف برای گفتن ایجاد کرد.



۱۳، اسیر کاغذ

«خدای ناعادل جهان کمی مهربان باش! چرا عده کمی از بندگان بسیار زیاد دارند و عده زیاد دیگر، بسیار کم دارند و معلم پرورشی مدرسه ما از صفوف کم جمعیت نماز ظهر مدرسه، از دست ما ناراحت است؟! چرا از دست تو ناراحت نیست؟!» باید قبول کنیم که ما هر قدر هم با معلم پرورشی و مدیر مدرسه رودربایستی داشته باشیم، با خدا نداریم. حداقل من یکی، همیشه همینقدر رک، صریح و واضح با خدا حرف می زنم و کلی فلسفه و منطق من در آوردی برای او می چینم. خلاصه که حرف من و کتاب ۱۳ نوشته ۲۵۶ صفحه ای علی میرصادقی این است که «آقا جان باید



بدون تعارف و خیلی جدی بگوییم که ما در این دنیا تنهای تنهای هستیم، همه برای خودشان خلق شده اند و هیچ کس برای ما نیست، همان طور که ما برای کس دیگری نیستیم». کتاب ۱۳ یکی از آن کتاب های عجیب و غریب است که هم رمان هست و هم نیست اما هر چه باشد کلی طرفدار ایرانی و خارجی دارد و باعث شده است که اسم علی میرصادقی در کل دنیا بیچید و آدم هایی مثل مالکوم مک دونالد به تصدیق این کتاب بپردازند. فکر کنم خواندن این کتاب در این هفته پراز ۱۳ ایده بدی نباشد!

زادگاه خوبی ها

فرهود عباسی فرد
تهران



آینده خویش نوری پاک و صلح آمیز، بتابانند. ایران را هیچ عنصر و مقامی از پای در نیاورده، این کشور از زیر تازیان مغول گرفته تا هجوم کشورهای غربی برای نابودی استقلال این کشور، همیشه مثل یک جنگجوی باستانی، با سری بالا و ایمانی ایزد پرستانه، پیروز و جاودان بوده. ایران زمین، مهد تمدن است و این تمدن تا آخرین نفس این جهان، از حرکت نمی ایستد، مهم نیست که حرکت ما، تیر آرش بر آفاق آسمان باشد یا رزمنده ای که جانش تا آخرین لحظه برای ندادن مشتی از خاک این کشور، زنده نگه داشته. این مرز و بوم، محل زادگاه هنر و خدا پرستی و حقوق بشر است، اینجا ایران است....

ایران، آینده، حرکت، این سه کلمه شاید در ظاهر هیچ گونه ارتباط خاصی با همدیگر نداشته باشند اما در بطن ماجرای هر کدام که برویم به دریاهایی می رسیم که از هر طرف به همدیگر راه دارند و ارتباطی ناگسستنی و به طول تاریخ یک سرزمین دارند. ایرانیان را مردمانی غرق در گذشته خویش می دانند، مردمانی با قومیت های مختلف و فراوان که هر کدام قصه های مخصوص به خود را دارند؛ واقعیتش را بخواهیم غرق بودن در دنیای گذشته و تاریخ، دلیلی دارد که دال آن، تاریخ پرشکوه این دیار است، تاریخی که حتی اگر ماهرترین غواص دریاهای پناور هم باشیم، باز می توانیم در اعماق آن پرسه بزنیم و ببینیم در هر گوشه و جایش، حکایتی اساطیری و جاودانه در آن وجود دارد. این سرزمین کهن و پسران و دخترانش، پیوسته و بافته به آینده هستند، این دردانه ها خوب بلدند که از گنج اعماق دریاهای تاریخ، برای خود زر نایاب جمع کنند و با آن بر